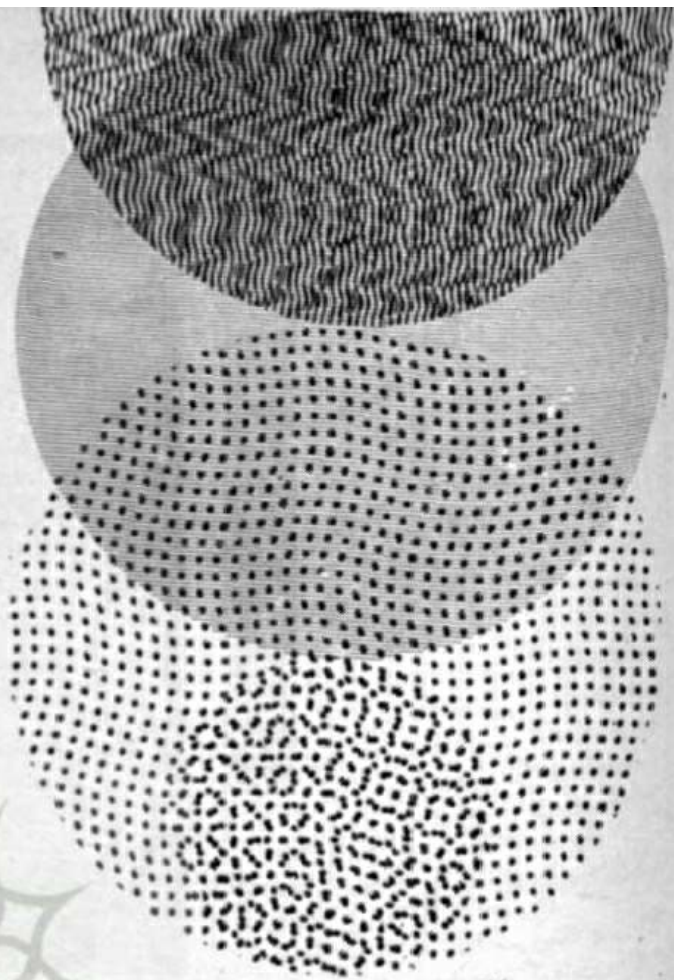




آلن رنه، کارگردان فیلم هیروشیما



میزگرد هیروشیما

یک فیلم سینما، در آسمان ورود به سالن نمایش، هنوز مخلوق عجیبی است که ما را در هر چه آشکار نیست، احتمال تجمع خیر و شر، لطافت و خشونت، زیبایی و زشتی، سود و زیان، نرافت و جماعت، عفت و ولایت، یک میزبان در این نوار اسرار آمیز وجود دارد. و یکی از مسائل مبتلا به سینمای ایران در شرایط فعلی اینست که چنین مخلوقاتی بدون هر گونه ارزیابی اخلاقی یا هنری ناگهان در برابر چشم هزاران هزار تماشاچی پرتاب می‌شوند و در صورتی که آنها در ضمیر مردم نقش می‌بندند. در حالیکه در سایر کشورها، به خصوص آنجا که چشم و گوش تیزتری دارند، فیلم سینما قبل از تسخیر سالن‌ها و قلب‌ها باید از غربال انتقادات فراوانی بگذرد. فیلمی که در زیر مورد گفتگوی چند تن از منتقدین مشهور اروپایی قرار گرفته، شاید هرگز با ایران نیاید. ولی از خلال این گفتگوها می‌توان دید که دیگران چگونه سینما را تماشا می‌کنند و ما چگونه؟

«ن.م. ناظر»

دیگران چگونه به سینما می‌روند و ما چگونه...

رنجه می‌روند. خصوصیت فیلم هیروشیما در اینست که برخود ادبیات (مار گریث دورا) و سینما (آلن رنه) در آن صورت یک استثنای معجزه آسا در آمده است. کودکی پس بد نیست قبل از هر چیز گفته شود که نخستین نکته قابل ذکر در مورد فیلم هیروشیما اینست که هیچگونه ساینه سینمایی ندارد. ممکن است بگوئیم که هیروشیما عبارتست از ویلیام فولکر باشافه استراوینسکی، ولی هرگز نمیتوان گفت که این فیلم عبارتست از فلان شخصیت - سینمایی باشافه به بیان شخصیت - سینمایی. ریوت - ممکن است که فیلم هیروشیما سابقه سینمایی مشخص نداشته باشد، ولی شاید بتوان - سابقه غیر مستقیم و عمیق تری برای آن یافت چون این فیلمی ورق بزنید

روهمر - فکر می‌کنم همه موافق هستند که هیروشیما فیلمی است که همه نوع حرف می‌شود و درباره آن زد. کودکی - بنابر این بد نیست بتوان و در مورد مطلب بگوئیم که این فیلم را باید در زمینه ادبیات مورد بررسی قرار داد. روهمر - و ادبیاتی که تا اندازه ای مشکوک بنظر می‌آید چون نمیتواند انکار کرد که از نظر ادبی دست کم بعضی جنبه های این فیلم تقلید جدیدی است از مکتب آمریکائی که در سال های بعد از ۱۹۴۵ در فرانسه آنهمه شیوع یافته بود. کاست - ارتباط موجود بین سینما و ادبیات در حقیقت خیلی مبهم و نامناسب است. آنچه میتوانم بگویم اینست که اهل ادب بطور نا آگاهانه هم که باشد سینما را تحقیر میکنند و اهل سینما هم بطور غیر مشخصی از یک احساس حقارت

شاید خوشبختی

روگرد - کمی از تمام خاطرات دنیا حرف بزنم. برای من این فیلم خیلی مهم است. هیروشیما بعضی جنبه های آن را برای من روشن ساخت، ولی نه همه را.

ریوت - این شاید یکی از اسرار آمیزترین فیلمهای رنه باشد. ممنون کلی این فیلم که در عین حال کاملاً تراشیده و انکیز است حاکی از این بود که بزرگترین فاجعه ای که تمدن ما را تهدید میکند اینست که تمدن امروزی رفته رفته بصورت مدنیستی درمی آید که فقط خاص کارشناسان و متخصصین است. هر کدام از ما کم کم در محیط کار خود محصور می شویم و قدرت خروج آنرا از دست می دهیم. هیچ فردی امروز قادر نیست که در عین حال معنای يك كتيبه باستانی را كشف كند و از يك فرمول علمی جدید هم سر در بیاورد. فرهنگ و ذخایر مشترک بشریت طعمه کارشناسان شده است.

فکر میکنم منظور رنه از فیلم «خانه علی» همین باشد. وی میخواست نشان دهد که سعی و همت بشری فقط باید طوری بکار بیفتد که این وحدت فرهنگ دوباره تحقق یابد. * کوشش هر يك از ما باید در جهت انجام گسترده که به الصاق و الحاق مجدد تکه پارهای این فرهنگ جهانی منتهی گردد. به همین دلیل است که بنظر من فیلم «تمام خاطرات دنیا» با چند منظره بیش از پیش منتهی سازن مرکزی بایگانی ملی منتهی در این چند منظره از ارتفاع خیلی زیاد مطالعه کنندگان در حالیکه هر يك از گوشه های روی کار خود غرق شده بودند شیهه قسمتهای جدا گانه يك موزائیک بنظر میرسیدند که هر کدام طرف جستجوی گوشه ای از این راز گمشده بشریت بودند که شاید نامش خوشبختی باشد.

دومارکی - این مضمونی است که زیاداً با مضمون هیروشیما فاصله ندارد. اینجا بیشتر سبب روی طرز قالب بندی رنه دور میرزد. بنظر من از نظر محتوی رنه قرابت زیادی با این نوشته دارد چون هر دو آنرا سعی دارند که عوامل متضاد را در آن خود بکنجاند.

ریوت - نیرومندترین دغدغه من مرض مائتد. اگر بشود گفت - رنه همین احساس از هم پاشیدگی وحدت اولیه است. دنیا شگاف برداشته و بیک رشته قطعات مجزا و کوچک تقسیم شده است. این قطعات را باید دوباره بهم چسباند.



صحنه ای از فیلم «هیروشیما، عشق من»

گودار - بهر حال هیروشیما قرابت زیادی به «تمام خاطرات دنیا» دارد چون مضمون هر دو آنرا در حقیقت يك چیز است: فراموشی و خاطره.

دانیل و آلکروز - در حقیقت، فیلمهای گس قاهره قسمت هایی از يك فیلم بزرگ هستند که ما آنرا هرگز نخواهیم دید. ولی هیروشیما دست کم ما نشان میدهد که این فیلم چگونه می تواند باشد.

کاست - هیچکس نمیتواند آن رنه را يك «سازنده فیلمهای مستند» بمعنای تحقیر آمیز آن قلمداد نماید. ولی نمیتوان منکر شد که فیلمهای او مطلقاً جنبه تخیلی نداشتند.

گودار - بهر حال همه آنها فیلمهای علمی بودند.

کاست - پس بهتر است گفته شود که در این میان «مار گریز دورا» نقش رابط را بین فیلم مستند و فیلم تخیلی بازی کرده است. رنه از مدت های پیش به خیال يك فیلم داستان دار بود و زمانی هم بعضی رمان های «کندو» و همچنین «پداریها» ی روزه و ایان توجه او را بخود جلب کرده بودند.

آثار رنه ما نمی توانستیم از قبل کمی پیش بینی کنیم که چه خواهیم دید؟ مثلاً بسا در نظر گرفتن «شپو موع» و «تمام خاطرات دنیا»

کاست - درست است. در لابلای تنوع ظاهری موضوعها، از «گرنیکا» گرفته تا «تقمه استیون»، یک طرح اصلی نظیر آنچه که در نقش و نگارهای قبالیها پیش می خورد در کلیه آثار رنه وجود دارد. بعضی ها می گویند که شعور و حساسیت یا اشتیاق معنوی و هیجان یا یکدیگر متضادند. ولی رنه این قبول منطقی تر از آنرا ساخت ناراحت میکند.

ریوت - بنظر من پس از دیدن هیروشیما است که تازه انسان میفهمد که رنه در فیلمهای کوتاه خود نظیر «مجموعه ها هم می میرند» و «کتابخانه ملی» چه میخواهد بگوید. گسوا این که در فیلم «وان گوگ» رنه بطرز مؤثری نشان میدهد که يك شخصیت «سینمایی» متفکر است.

هیروشیما در واقع نتیجه منطقی فیلمهای کوتاهی است که ما کور گودار را تحسین میکردیم.

است که تماشاچی را خیلی پیاد از نشستن میاندازد. دست کم در مواردیکه بعضی افکار این نوشته بطرز کاملاً بدیعی در این فیلم بکار رفته است...

گودار - منظور من از عدم سابقه سینمایی بیشتر این بود که با دیدن هیروشیما بویته احساس میکند که نسبت با اطلاعاتی که در گذشته از سینما داشته هیچگونه پیش بینی در مورد این فیلم نمی توانسته است بعمل بیاورد. بطور مثال هنگامیکه انسان فیلم «ایندیانا راج» ببیند، یقین دارد که دچار حیرت خواهد شد ولی این حیرت است که انسان کم و بیش انتظار آنرا میکشیده، به همین طریق من مطمئنم که فیلم «راهب» برای من حیرت انگیز خواهد بود، همانطور که «النا» برای شکفت آورد بود. در حالیکه هیروشیما فیلمی است که بهیچ عنوانی انتظارش را نداشت.

يك طرح اصلی در نقش و نگار های قابلیچه

دانیل و آلکروز - آیا با در نظر گرفتن

چند کلمه درباره «هیروشیما، عشق من»

این فیلم شرح ماجرای يك لحظه از زندگی زن جوانی است که با فلسفه خاصی تمام زندگی گذشته او را در خود خلاصه میکند: يك زن جوان فرانسوی همراه عده‌ای برای فیلمبرداری بزرگ می‌رود و بیست و چهار ساعت به پایان مسافرت مانده متوجه میشود که دیوانه وار دل يك جوان ژاپنی اهل هیروشیما بسته است. در آخرین لحظات زودگذر این محبت بی نام و نشان، زن جوان همچنانکه بدست مرعش جوان ژاپنی نگاه میکند، متظره دست مرعش دیگری در برابر چشمانش مجسم میشود: دست يك سرباز جوان آلمانی که در حدود پانزده سال پیش در خاک و خون میدان شهر «نه‌وور» موطن زن جوان، می‌لرزید. زن جوان در موقع اشغال فرانسه توسط نیروهای آلمانی، هنگامیکه دختر جوانی یوش بود، بعنوان نخستین عشق خود، عهد محبت با يك جوان آلمانی بسته بود. کسی قبل از آزاد شدن فرانسه این جوان آلمانی بشرب مفلولهای از پا در می‌آید و هیروشیما دختر كه را بچرم ایجاد ارتباط با سرباز دشمن میبرد و او را در شهر میگرداند تا آنجا که دختر جوان بسرحد جنون میرسد... و کمی بعد در روزنامه‌ها خبر بمباران اتمی هیروشیما منتشر میشود... پانزده سال پس از این وقایع، يك حرکت دست جوان ژاپنی، این زندگی را از خلال مناظر هیروشیما و «نه‌وور» و مصیبت‌هایی که ایندو شهر و مردم آن در اثر جنگ متحمل شده‌اند دوباره زنده میکند.

«آل‌رنه» است.

ایچی اوکادا و اما توتل ریوا در فیلم هیروشیما



يكنوع نازی هم میشود.
دانیل والکروز - از نظر اخلاقی

یاغری؟
گودارد - فرق نمیکند. تراولینک
ها بشوین میتوانند جنبه اخلاقی بشود
بگیرند.

کاست-شکی نیست که هیروشیما يك
فیلم ادبی است. از طرف دیگر مودانوم که
سفت ادبی در اصطلاحات مخصوص سینمایی
يک از شدیدترین ناسزاها محسوب
میشود. چیز تعجب آورده هیروشیما اینست که
بطرز خیره کننده‌ای این اصطلاح معمول
را نفی میکند. درست مثل اینکه رنه
خواسته باشد بزرگترین هوس سینمایی
را بایزدترین هوس ادبی پیوند دهد.
این بهم پیوستگی فیلم و سناریو بقدری در
هیروشیما آشکار است که دشمنان آن فردا
متوجه شدند که حمله را از کجا باید شروع
کرد. «بله البته فیلم خیلی عالیست، ولی
متن ادبی آن به هیچ وجه با سینما جور در
نماید...» و غیره. ولی من بشخصه نمیتوانم
بفهمم که چه طور ممکن است ایندو عامل را از
يکدیگر جدا ساخت.

ورق بزئید

اثر معادل و عمیق در بین است، شاید بتوان
گفت که هیروشیما فیلم کاملی بدیهی است.
این مطلب پایی یکی از عقاید قاطع مرا هم
به میان میکشد. البته از این عقیده قاطع
هم میتوانم به آسانی عرض خطی کنم (خنده
حضار). تاکنون من معتقد بودم که سینما
نست بهتر های دیگر دارای يك جنبه
کلاسیک است. شکی نیست که سینما هم
میتواند قطار سایر هنر ها دور کلاسیک
خود را بیابان رسانده و وارد دوره جدیدی
شود. بعقیده من ده سال، بیست سال یا
سی سال دیگر میشود تفاوت کرد که آیا
«هیروشیما عشق من» مهمترین فیلم بعد
از جنگ و نخستین فیلم جدید سینمای ناطق است
بانه. به همین جهت من تفاوت قاطعی درباره
این فیلم نمیکنم چون بعضی عناصر این
فیلم زیاده برایم فریبنده نبود.
در نخستین تمایز فیلم چیز هایی
یافت می‌شد که ناراحتی من کسرد
سپس، جریان فیلم خیلی زود این احساس
ناراحتی را از بین برد ولی با اینحال معتقدم که
انسان در عین حال که فیلم هیروشیما را دوست
دارد و تحسین میکند، در بعضی لحظات دچار

سینمای ناطق بنظر من خیلی محافظه کار
تر از سینمای صامت بود چون تاکنون
کسی پیدا نشده بود که همانکاری را که
گویسم در نقاشی و درمان آمریکائی در
ادبیات پایه گذاری کسردند و در زمینه
سینمای ناطق هم انجام دهند و به عبارت دیگر
واقعیتی از ترکیب تکنها و قطعات
جدا گانه بسازد، ترکیبی که اغلب
بنظر افراد عادی خیلی بیقاعده و سر
خود جلوه گر میشود.

مسئله بی اساس متن و تصویر
کاست - کاملاً مشهود است که رنه
از مار گریت دورا طالب يك افراد بی درجه
دوم که «بدرد سینما بخورد» نبوده و
متقابلاً، حتی يك لحظه هم این فکر از خاطر
«مار گریت دورا» نگذشته که اثری
که بوجود می‌آورد «بدرد سینما نخواهد
خورد».

روهم - از این نقطه نظر ایرادی که
من در آغاز داشتم از بین می‌رود. بعضی
شخصیت‌های سینمایی را بعلم الهام گرفتن
سطحی از زمان آمریکائی بساید مورد
سر زنی قرار داد ولی حال که موضوع يك

کردن بهم چسباند. اینست هدف واقعی.
لن زنه شوی خود از سینما بعنوان وسیله‌ای
رای اتصالات الحاق قطعات ناچیز استفاده
میکند مثلاً در يك فیلم رنه، دو دیدنه
آقای که هیچگونه ارتباط منطقی با هم
دارند، فقط فقط بخاطر اینکه به حالت
تراولینک «و با يك سرعت از آنها فیلم
برداری شد» یکدیگر می‌پیوندند.
گودارد - این طرز کار اصولاً بهترین
روش «مونتاز» است.

ریوت - سبله، مونتاز برای این نشود و
نه وسیله‌ایست جهت ابداع وحدت قطعات
را کند. بولی بدون اینکه پراکندگی
نظر مستر را بماند، برعکس باشد پدید استقلال
لان ماهر چه بیشتر روی این پراکندگی
کیفیت میشود.

روهم - مشخص، آل‌رنه يك
که او اولین شخصیت سینمایی جدید فیلم
مطلق است. در سینمای صامت «شخصیت
بی جدید» زیاد بودند از قبیل آل‌یز نشین
کسیر سمیوئیل هانتلر و دایر و غیره. ولی



وحشت از جنگ و سرگردانی ...

یک زن بالغ

روهمر سبک نکته قابل توجه در هیروشیما اینست که شخصیت‌های آن در قالب موارد بنظر من خیلی آزاد رنده هستند ولی با این حال بجای اینکه از آن متنفر شویم هر لحظه حس میکنم که بیشتر با آنها علاقه مند میشوم.

گودارد درست است مثلاً زنی نظیر فرمان مؤثرت فیلم در کوچه و خیابان نظر تعداد بی نهایت معدودی از افراد را جلب خواهد کرد ولی در فیلم وجود این زن توجه همه را جلب میکند.

روهمر - برای اینکه این زن یک فرمان کلاسیک سینمایی نیست. دانلود الکروز - این شخصیت منحصر بفرد است. این برای اولین بار است که یک زن بالغ بایست چنین زندگی کسی

صفحه ۶۰

درونی و قدرت تعقل تا این حدود روی پرده سینما دیده میشود. من دیگر نمیدانم که این فرمان کلاسیک است یا نه، مدرن است یا نه.

گودارد - بنظر من این زن یک نوع ژرژسند ۱۹۵۹ است و خود بخود برای من جالب نیست چون من نوع زنهای فیلمهای «کاستلانی» را ترجیح میدهم. ولی ناگفته نماند که رنه «امانوئل دیو» را بطرز شگفت انگیزی در این فیلم رهبری کرده است.

دانلود الکروز - در اصل، قدرت شخصیت امانوئل دیو در اینست که وی زنسی است که سعی نمیکند یک حالت روانی بالغ داشته باشد، همانطور که در فیلم «چهار صد و سی» ژان پیر لئوی سعی نمیکرد که یک حالت روانی بچگانه، یک رفتار کتابی و معنوی طبق مدل شارلیو

نویس‌های حرفه‌ای داشته باشد. امانوئل یک زن بالغ نیست. برعکس خیلی هم رفتارش بچگانه است، تنها محرک و راهنمای او احساسات و هیجان‌اتش هستند نه افکارش. روهمر - آیا تاکنون زن بالغ در سینما سابقه داشته؟

دومار کی - مادام بواری.
گودارد - مادام بواری «رنوار» یا «مینیلی»؟
دومار کی - جواب این سؤال معلوم است (خنده مضار). پس بد نیست بگوئیم «النا»

دیوت - النایک زن بالغ است ولی اگر فرض کنیم که زنی که اینگریه بر گمان نقش او را بازی کرده مربوط بیک مدرنیم کلاسیک باشند به سیمای کلاسیک، التازنی است که حساسیت

عمده‌ای دارد، غریزه و تمام جنبش‌های درونی در وجود او نقش عمده‌ای بازی میکنند ولی بهر حال نسبت به اندیشه و تعقل حالت متضادی بخود میگیرند و این بیشتر مربوط میشود به یک حالت روانی کلاسیک.

در حالیکه شخصیت امانوئل دیو نمودار یک زن «نامعقول» است نه یک زن که عقل و نیمه سقیمه. این زن وضع خود را درست نمی‌فهمد، روح و روان خود را تجزیه و ترکیب نمی‌کند. بعلاوه این همان کاریست که روسلینی سعی کرده بود در فیلم «ا-ترومبولی» انجام دهد ولی در استرومبولی شخصیت اینگریه بر گمان دارای حدود مشخصی بود و در واقع یک شخصیت «اخلاقی» محسوب میشد در حالی که شخصیت امانوئل دیو بطور ارادی نامشخص و مبهم بود و به باقی میماند و موضوع فیلم هیروشیما هم همین است. زنی که نمیداند در چه وضعی است، نمیداند که هست و مایوسانه سعی میکند که شخصیت خود را نسبت بشهر هیروشیما نسبت بیک مرد زانی و نسبت بخاطرانی که از شهر «نور» ناشی میشود دوباره باز یابد.

بیمارت دیگر این زنی است که موجودیت خود را از ابتدا دوباره شروع می‌کند، کوشش دارد که وجود خود را بر این دنیا و در برابر گذشته خود، درست مثل این که مخلوق بی شکل و حالتی باشد دوباره در قالب مقررات جهان موجود بریزد.

از کوهسار فیلمبرداری کنید

کاست - از این نقطه نظر نمیتوان گفت که رنه رهبری بازیگران را بر حلقه‌ای کشانده که تاکنون حتی نزد «رنوار» و «برگمان» هم سابقه نداشته است چون یقین داشته که اهل سینما از خود سؤال خواهند کرد که آیا رنه بلد است بازیگران را رهبری کند یا نه؟

دانلود الکروز - من شخصاً چنین سؤالی از خودم می‌کردم چون در مورد کلیه کسانی که از ساختن فیلم‌های مستند به تهیه فیلم‌های داستان دار می‌پردازند این مسئله پیش می‌آید.

گودارد - بنظر من این سؤال بی‌بهره است. سینما سینماست. لوییج در این مورد حرف جالبی زده که واقعا قابل تحسین است. یک روز جوانی نزد او میرود و می‌پرسد که برای تهیه کمدهای تابلو بر نقی نظیر «سرنادسه نقری» از کجا باید شروع کرد؟ لوییج بلا جواب میدهد: «دوست من بروید از کوهستانها فیلمبرداری کنید وقتی که یاد گرفتید از طبیعت فیلمبرداری کنید، از انسانها هم می‌توانید فیلم بردارید.»